

## بالا حصار کابل و رویدادهای تاریخی

بشرحیکه در شماره ۷ سال ۵ مودخ ۲۳ ثور ۱۳۳۲ مجله ژوندون نوشته ام سردار محمد عباس خان پسر وزیر شاه شجاع سردار محمد عثمان خان در حالیکه شانزده ساله بود و در کابل رهایش داشت روزی در حمام پایان چوک کابل چیزهای عجیبی در باب فقیری بنام (تاش کلا) شنید بدین نحو که فقیر موصوف هر سال در موقع شگفتن گل گلاب به کابل پیدا میشود و دوازده روز میماند و باز نا پدید میشود و در ایام اقامت در کابل در خانه سید غلام قادر نام سکونت میکند سردار عباس خان میگوید که در اثر کنجکاوی خانه سید غلام قادر را پیدا کردم و به دهن دروازه خانه خود سید مذکور را دیدم و چون اجازه خواستم که به دیدن سید مذکور بروم گفت من اجازه داده نمیتوانم به اختیار خود اگر میروید مختارید: در چهار چوک کابل بالا خانه هایکی عقب دیگر قرار دارد کلکین های آنها رو بطرف بازار است چون بالا شدم سه خانه یکی عقب دیگر دیدم همه تاریک و در تاریکی آواز بچه خورد بیمار بگوشم آمد. بعد از اندکی مشک سیاهی بنظرم رسید پیش رفتم دست پیش کردم به پشت تاش کلا اصابت کرد ولی پشت او به اندازهئی داغ بود که تصور کردم دستم در آتش سوخت. درین فرصت تاش کلا مرا به نام صدا زد و گفت محمد عباس هستی؟ گفتم بلی. باز گفت محمد عثمان خان پدر شما از ترکستان نیامده؟ گفتم نه. سپس از تاش کلا پرسیدم شما چه کسی هستید؟ جواب داد: سید میباشم. درین فرصت چهره سیاه و ریش سفید او بچشم خورد و عمرش را هفتاد ساله تخمین کردم. سپس گفتم آمده ام تا مرید شما شوم. گفت: من طاقت مرید گرفتن را ندارم. گفتم: بسیار کسان مرید شما هستند گفت: من کسی را مرید نگرفته ام اگر خود آنها خود را مرید می شمارند کار خود آنها است و بمن ربطی ندارد. سپس بمن خطاب نموده گفت: اگر پدر شما وزیر و خود شما سردار کابل و شاه شجاع دو باره پادشاه شود خوش میشوید؟ گفتم چطور نی اینکه اصل مراد من است. باز گفت اگر این کارها شد چه خواهید کرد؟ گفتم همین خانه را از نقره خواهم ساخت. تبسم

نمود و يك گل به دستم داد. این را هم باید بگویم که سمندر خان پسر برات خان قوم غلجائی ملازم و غلام بچه والده وزیر محمد اکبر خان مرحوم هم از جمله مریدان تاش کلا بود؛ یکسال بعد :

سردار محمد عباس خان میگوید : یکسال بعد ازین بر خورد و پیشگوئی شاه شجاع با افواج انگلیسی وارد کابل شد و مجدداً بر تخت نشست و پدرم سردار محمد عثمان خان وزیر او شد و خودم همان طور که تاش کلا پیشگوئی کرده بود به رتبه سرداری رسیدم .

باری پیشتر گفتم که سمندر خان غلام بچه والده وزیر محمد اکبر خان هم از مرید های تاش کلا بود. بعد ازینکه شاه شجاع پادشاه و سردار محمد عثمانخان وزیر او شد بعضی اشخاص اطلاع دادند که پول و ثروت والده وزیر نزد غلام بچه اوست . سردار محمد عثمانخان غلام بچه مذکور را در فراش خانه حبس کرد تا مال و دولت والده وزیر را از او بگیرد .

سردار محمد عباس خان میگوید: بسیار کوشیدیم که سمندر خان مذکور را از حبس رها کنیم . روزی دفعه شنیدیم که تاش کلا در فراش خانه آمده فوری بدانجا شتافتیم فراش ها گفتند بلی اینجا آمده بود و چیزی به گوش سمندر خان گفت و مثل برق بر آمده و رفت . از سمندر خان قضیه را جویا شدم اول میخواست مخفی کند و بعد گفت که بلی تاش کلا صاحب گفت که محمد عباس را بگو که پیش خدا زاری کردم تا شاه شجاع پادشاه و پدرت وزیر و تو سردار شدی ولی اخراً مرا سمندر را مجبوس کردید . حالا باز پیش خدا زاری میکنم تا پادشاهی را از شاه شجاع بگیرد و به امیر دوست محمد خان بدهد. ازین قضیه چهار روز نگذشته بود که مکتوب الکسندر بر نس بنام وزیر شاه شجاع رسید که سمندر خان را خلعت بدهند و از قید رها کنند وزیر صاحب به نامه برده خلعت داد و رهایش کرد و کار های چپو تره و ضراب خانها بوی محول نمود ۹ ماه بعد ازین پیش آمد در کابل با او شد و کلیم شاه شجاع الملك جمع گردید.

این قصه از قصه ریش سفید شهر سبز به مراتب عجیب تر و نکات سری بیشتری دارد. این فقیر میاه جرده ریش سفید که پشتش مثل آتش داغ بود و در پس خانه های تاریک یکی از بالا خانه های چار چته کابل هر سه سال یک دفعه پیدا میشد کی بود؟ به پادشاه شدن شاه شجاع چه دلچسپی داشت؟ و پیش از پادشاه شدن خود او در کابل آنهم با این شرایط سری چه میکرد؟ این فقیر به قضایای سیاسی و پادشاه گردشی ها و سائر حوادثی که بیشتر دست انگلیس هاداران دخالت داشت چه دلچسپی داشت؟ پیشگوئی های سیاسی او چطور بحقیقت می پیوست؟ بعد از وعد . رهائی بسمندر خان، چطور چهار روز بعد نامه بر نس مبنی بر آزادی محبوس مذکور به وزیر شاه شجاع رسید؟ جواب تمام این سوال ها و نظیر آنرا در یک جمله میتوان یافت که (تاش کلاه) مانند (ریش سفید) شهر سبزیکی از اعمال مخفی دستگام . انتلیجنت سرویس انگلیسی بود که با نفوذ پول و وسایل مختلف دیگری که در دست داشت در راه تامین منافع فرنگی و اعمال و نقشه های آن کار میکرد و این دو مثال یکی در کابل و دیگری در شهر سبز بخارا یکی مربوط به وقایع قبل از هجوم اول و دیگری به مقدمه پیش آمدهای تجاوز دوم آنها بر افغانستان دخالت قطعی داشت و امروز بعد از مرور ۹۵ و ۱۲۵ سال واضح می بینیم که دست جاسوسان مخفی فرنگی در تحول امور چه دخالتی عمیقی داشت و در موقعیکه امیر شیر علیخان در پایان دوره های دوم سلطنت خود در حالیکه همیشه نمایندگان روسی را در بلا حصار کابل جای داده بود مواجه با چه فعالیت های سری عمال ایشان بود پوره معلوم نیست که نصایح ریش سفید شهر سبز که بواسطه مولاداد آبدار فرستاده شده بود به امیر رسید یا نرسید ولی زمینه برای انجام آرزوی این مرد سری به نحو احسن هموار شد . وعد . های روس در پرده ابهام باقی ماند و قوای برطانیه در حیات امیر شیر علیخان و مخصوصاً با تحمیل معاهدات گندمك علاقه های حساس سرحدی ما را اشغال نمود .

پایان عمر و پایان سلطنت  
امیر شیر علیخان  
خود که قدری بیشتر از ده سال طول کشید. در تمام

رشته های امور چه ملکی چه نظامی چه اجتماعی چه ثقافتی، چه اداری، چه عمرانی  
مصدر کارهایی شد که نظریه سیاق اداره شاهان گذشته بی سابقه بود. شرح این  
کارها خودش بجای خود کتابی میخواید جدا گانه و خارج مرام این اثر است.  
امیر شیر علیخان پادشاهی بود منور و مردی بود بعصر خود منجد و تازه پسند که روی  
آر در زمینه های مختلف امور کشور داری یک سلسله اصلاحات را شروع کرد و در  
برخی موارد پروگرام های خود را هم عملی کرد. امیر در اجرای نقشه های خود  
بسیار مصمم و در تعدیل افکار و اجراات پارینه شوق مفرط داشت ولی در قطار یک  
سلسله مشکلات داخلی و خارجی مصیبت های خانوادگی طوری مسلسل و پیوسته  
بر روی فشار آورد که بالاخره ضربه های مدعش آن وی را از پا آورد.

کشته شدن پسر رشیدش سردار محمد علیخان، کشته شدن برادر جوانش  
سردار محمد امین خان، وفات نا بهنگام پسر ۱۳ ساله اش ولیعهد عبد الله جان  
مخالفت ها و محبوس شدن پسر بزرگش سردار محمد یعقوب خان این مرد را با  
حوصله و صبر و استقامتی که داشت طوری اندوهگین و پیریشان ساخت که یک دفعه  
بارسیدن قسمتی ازین مصیبت ها در قندهار انزوا اختیار کرد و بار دیگر در دوره  
دوم امارت تکرار ضربه های شدید تری را بیچاره و درمانده خاطر ساخت.

امیر شیر علیخان از ناحیه سیاست های خارجی و از بازی های رقابت انگیز  
انگلیس و روس تا حدی زیاد پیریشانی خاطر داشت. با رفتن در امباله با سهم نمایندگان  
او در کنفرانسهای سمله و پشاور و عمل هند انگلیسی در موارد بسیار جزئی لجاجت ها و  
فشارهای بی موجهی نشان دادند که بر بهانه جوئی های مشی (فارود پالیسی) متکی  
بود و در نتیجه امیر را متمایل به روسیه ساخت ولی روس ها هم مانند عصر  
امیر دوست محمد خان تمام حساب شان روی تظاهر استوار بود و پس.

دروغهای بسیار در دنیا کی که امیر را در غمر گ و ولیعهد بی اندازه اند و هگین

وسر سام ساخته بود بی نتیجه ماندن کنفرانس پشاور (که در طی مباحثات آن صدراعظم و نماینده امیر وفات کرد) و خبر تعرض قوای فرنگی از جناح شرق خاطر پریشان امیر را بی نهایت پریشان تر ساخت به نحوی که بدون مشوره درباریان قوای نظامی بسیار مجهز خود را نادیده انگاشته به امید وعده های موهم روس در صدد ترك كابل بر آمد و فرزندش سردار یعقوب خان را از محبس بلا حصار بیرون کشیده قائم مقام خویش در کابل گذاشت و خود روانه ترکستان شد و کپطان کمروف که در غیاب جنرال استیلا توفه از هیئت روس نمایندگی می کرد با امیر یکجا روانه مزار شریف و بلخ شد.

## امیر محمد یعقوب خان

### تعرض دوم فرنگی بر افغانستان

سردار محمد یعقوب خان سومین فرزند امیر شیر علی خان که مادرش اصلاً مهمندی بود در زمان اعلان سلطنت پدر در هرات تازه به جوانی رسیده و در سنین چهارده سالگی بود. اولین عهده ئی که در آغاز سلطنت از طرف پدر به وی سپرده شد نایب الحکومتی و لایت هرات بود. ازین تاریخ به بعد در طول دوره امارت اول پدرش و در ظرف سه سال دوره فتور که اعمامش محمد افضل خان و محمد اعظم خان به امارت رسیدند همیشه در هرات بود و بعد از کامیابی مجدد امیر شیر علی خان موقعی که حکومت هرات به سردار محمد ابراهیم خان فرزند دیگر امیر سپرده شد یعقوب خان بهر کاب پدر یکجا از قندهار وارد کابل شد تا اینکه در سال ۱۲۸۶ موضوع مسافرت امیر شیر علی خان به امباله پیش آمد. امیر پسر خود ۵ سالش شهزاده عبدالله جان را که تازه به سن ۷ سالگی پا گذاشته بود با خود گرفت و سردار محمد یعقوب خان را در غیاب خود به کابل گذاشت.

تا اینجا در روابط امیر شیر علیخان و سردار محمد یعقوب خان بحیث پدر و پسر چیزی دیده نمیشود که دلالت بر کدورت خاطر یکی از ایشان کند. ولی آواز ولیعهدی سردار عبد الله جان ورجحانی که پدر در حرمسرای و دربار بوی قایل بود و علامه بارز آنهام بردن وی به صغر سن در سفر هندوستان بود سردار محمد یعقوب خان را کم کم آزرده و منضجر ساخت بنوعی که بعد از مراجعت امیر از سفر امباله سرگردان معلوم میشد و آرزو داشت بهر رنگی شود خود را از کنار پدر و از مرکز مملکت کناره کشیده و در هرات دم و دستگاهی برای خود ایجاد کند.

این آرزو بصورت غیر مستقیم تبارز کرد و عندالمراجعه امیر شیر علیخان به کابل، سردار محمد یعقوب خان، عزل برادرش سردار محمد ابراهیم خان را از هرات و تقرر سردار فتح محمد خان را در آنجا خواش نمود که از طرف امیر اجابت شد.

تاثرات سردار محمد یعقوب خان از پیدا شدن مفکوره ولیعهدی سردار عبد الله جان به نحوی شدت پیدا کرد که بر ملا سخنان ناشایست به پدرش میگفت و روی این افکار از نظر پدر افتاد بحدی که جز ۴۰۰ تن افراد که تنخواه خور خود او بودند از تمام اعتبار افتاد و در چهار دهی در قلعه مادر وزیر منزوی شد و بالاخر در سال ۱۲۸۲ پوشیده و پنهان باجمعی از نوکران و طرفداران خود بقصد قند هار و هرات بر آمد.

امیر شیر علیخان ازین حرکت بیحد قهر و متغیر شد و در مقابل اندیشه های که وجود سردار عبد الرحمن خان در صفحات شمال تولید کرده بود نگرانی هائی از طرف سردار محمد یعقوب خان در جنوب و غرب مملکت پدیدار گردید. نگرانی های امیر بی مورد نبود از غزنی و مقر تا قندهار و از آنجا تا گرشک و فراه و هرات يك صحنه آشوب شد و فتنه ها برخاست و جنگ هائی در نقاط مختلف مخصوصاً در قندهار و فراه و هرات میان حکام و رجال

طرفدار پدر و پسر بوقوع پیوست و حتی شخصیت بزرگی چون سپه سالار فرامرزان در دسایس مربوطه این واقعات بقتل رسید و بالاخره سردار محمد یعقوب خان هرات را تصاحب کرد و برای رفع کدورت و معذرت خواهی بحضور پدر بکابل آمد و مورد عفو قرار گرفته بار دیگر از طرف امیر بحکومت هرات مقرر شد. سردار محمد یعقوب خان در هرات بود که موضوع تعیین ولیعهدی سردار عبدالله جان بصورت رسمی روی کار و مراسم جشن آن با شکوه تمام در کابل و سایر ولایات مملکت بر گذار شد و رنجش های دیرین میان پدر و پسر روی این مسئله و پاره مسایل دیگر که در آن جانب داری و مداخله برخی رجال بی دخل نبود تازه و بیشتر گردید.

امیر امر احضار شهزاده یعقوب داد او را آمدن خود را مشروط به دلداری و ضمانت حضوری دو نفر از وزرا امیر سلاح خان و عصمت الله خان و کول ساخت و امیر این شرط را هم پذیرفت و شهزاده بالاخره بکابل آمد ولی میانه پدر و پسر خوب نبود و مجدداً با مکاتبه مخفی در صدد تحریکات در هرات و فرار از کابل بر آمد ولی چون بشدت تحت نظارت بود به امر پدر در بلا حصار کابل در محبس افتاد.

سردار محمد یعقوب خان مؤلف پادشاهان مشاخر افغانستان صورت احضار محبوس سراچه خاص بالا حصار سردار محمد یعقوب خان را در بلا حصار و مذاکرات دراماتیک پدر و پسر را شرح داده مینگارد که در اثر مکشوف شدن نامه خفیه سردار محمد یعقوب خان عنوانی برادرش سردار محمد ایوب خان که در نیایش حکمران هرات بود و بر خی تحریکات و اغوا را دران ولا اعلام میداشت سخت بر آشفته و در حالیکه از فرط غضب میلرزید چنین امر کرد:

«... که او را در سراچه بغل حرم سرای محبوس کرده احدی را نزدیک وی ، نگذارید و خانه را تاریک سازید که اصلاً روشنی نتابد و عرسی و درهای خانه ، را گل مینج کنید و شرط احتیاط بجا آرید بدون از امر ضروری که از دربر آمده ،

« و پهره دار با او باشد دیگر نگذارید که از درون خانه قدم بیرون گذارد »  
 « و چنان در باره محبوس مذکور سخت گیرید و به زحمت گرفتار سازید که »  
 « تا قدر عافیت ظاهراً هر گردد و احسان پدر هویدا شود ... خلاصه کلام سردار »  
 « مذکور بقید و بست سخت گرفتار گردید و محبوس به زحمت شد لاچار تن »  
 « به تقدیر خداوند در داد و به منزل تاریک آسوده نشست ... »

سردار محمد یعقوب خان مدت ۸ سال در سراچه بالا حصار در جوار حرم سرای پدر محبوس بود و بشرحیکه بالا دیدیم در حقیقت امر در سیاه خانه بی زندانی شده بود که از نور و عراست آفتاب هم محروم بود و در اثر این زندگانی شاقه وضع مزاجی او خیلی برهم خورده حتی از چشم هم کم بین شد.

پایان امارت و حیات امیر شیر علیخان دوره دوم امارت امیر شیر علیخان بعد از مدت عزم ترک کابل و قصد رفتن به تقریباً ده سال در ماه های اخیر سال ۱۲۹۶ به صفحات شمال: هجری قمری در یک بحران بزرگ اندیشه بیرون کردن سردار محمد یعقوب و نگرانی هایی که مسایل مختلف خانواده گوی خان از محبس: و مملکتی به تدریج تولید کرد بعد نهائی

خود رسید. غم فرزندان مقتول (محمد علیخان) و متوفی (عبدالله جان ولیعهد) و محبوس (محمد یعقوب خان) کشته شدن برخی از برادرانش و برخی از رجال بزرگ در جنگها و دسائیس و تحریکات و ناسازگاری زمامداران هند انگلیسی و مخصوصاً بعد از قطع مذاکرات کنفرانس پشاور تجاوز قوای نظامی انگلیس از محاذ خیبر (چمبرلین) قندهار (ستبورت) و کرم (رابرتس) امیر را مجبور ساخت که بدون مشوره با اعضای کابینه و رجال معتمد کابل را به قصد صفحات شمال ترک گوید. طبیعی ازین حرکت چشم کمک از روسیه تزاری داشت چنانچه کرنیل روسی (روزویوف) یا (کمروف) تا مزار شریف با وی همراه بود ولی کمک های موهوم روسی گاهی بوی نرسید.